

# ساختار شکنی

نویسنده : نامشخص

کیان کیانی

[www.kiankiani.com](http://www.kiankiani.com)

موضوع : ساختار شکنی دریدایی

## ساختارشکنی

ساختارشکنی یا واسازی (به فرانسوی: Déconstruction) از نظریات زبانی - فلسفی جدید آمده است که با حوزه فلسفه پساساختارگرایی و پسامدرنیته در ارتباط است. اصطلاح Déconstruction را فیلسوف معاصر فرانسه ژاک دریدا با مفهومی نه چندان صریح بر ساخت. این اصطلاح از قبل در زبان فرانسه بوده است و دریدا بسط و کاربردهای متفاوت تری برای آن ایجاد کرده که در بخش‌های دیگر این نوشته به مفهوم این اصطلاح و کارکرد زبانی - فلسفی آن اشاره خواهد شد.

نزد دریدا، ساختارشکنی که وجه دیگر نقد متافیزیک است، به معنای ضد ساختارگرایی نیست. دریدا با "اوراق کردن" ساختارها، در حقیقت، می‌خواهد "کشف حجاب" کند (به مفهوم Aletheia یونانی - هایدگری) و در این مسیر، خاستگاه و نقش "مرکز" مقتدر، مسلط و متعالی را در ساختارمندی خود ساختار آشکار سازد. از این رو ساختارشکنی دریدایی هرگز مفهوم منفی نابود کردن و خراب کردن را با خود حمل نمی‌کند.

با همه‌گیری فلسفه پست‌مدرن اصطلاح ساختارشکنی از مراکز اولیه خود فاصله گرفت و حتی برخلاف گفته‌ها و نظریات خود دریدا در مواردی تبدیل به یک سبک گردید. مثلاً در معماری ساختارشکنی یکی از سبک‌های جدید به شمار می‌رود. در این سبک از معماری، معمار به شیئی تقریباً فاقد حجم مشخص طرحی معماری می‌دهد. مانند اینکه شما بخواهید از فرم کاغذ مچاله، یک ساختمان برای موزه هنرهای تجسمی خلق کنید.

### ترجمه‌ها

واژه ساختار قبلاً در ترجمه Structure و در کلماتی مانند ساختارگرایی یا پساساختارگرایی به کار رفته بود. مطالعه‌کننده فارسی زبان باید دقت داشته باشد که کلمه ساختار در اصطلاح ساختارشکنی با این کلمه در اصطلاح ساختارگرایی و برخی اصطلاحات دیگر که در فلسفه Post-Structuralism و Structuralism به کار رفته‌اند، متفاوت است و با وجود نزدیکی‌ها و ریشه‌های نه چندان دور از هم، ساختارشکنی هرگز به معنی پساساختارگرایی نیست.

ترجمه‌های دیگر این اصطلاح در زبان فارسی عبارتند از: شالوده‌شکنی، بن‌فکنی، و اساسی

مفهوم ساختارشکنی در اندیشه دریدا

در ادبیات دریدایی، **Déconstruction** (که نه واژه است نه مفهوم) را می‌توان در بسی جاها پیدا کرد. این پدیده تنها نفی‌کننده و منتقد نیست بلکه در عین حال می‌خواهد ایجابی و اثباتی باشد. حتماً می‌توان گفت که "هرگز بدون عشق و علاقه عمل نمی‌کند". به صورت بنیادی با "هرگونه دیالکتیکی بیگانه‌است". روی به بازی معصومانه جهان دارد، با همه نشان‌ها و ردپاها در تنوع و گونه‌گونی‌شان، و آنها را به صورت مثبت و شادمانه‌ای به رسمیت می‌شناسد. مرجعیت مرکز را رد می‌کند و نگران نبود آن نیست. نمی‌خواهد به جای حاکمیت و سلطه، حاکمیت و سلطه دیگری را بنشانند. نمی‌خواهد به جای نظم و رشکسته اربابی، "ارباب یا سرکارگر دیگری بگذارد، بلکه چیز دیگری می‌خواهد، چیزی کاملاً دگر". **Déconstruction**. "نشان دادن نشان دادنی ست.". ابتدا باید تصریح کنیم که دریدا کاشف و ابداع‌کننده این واژه نبوده است. "این کلمه پیشتر در زبان فرانسه وجود داشته اما استعمالش بسیار نادر بوده است. ابتدا من از این اصطلاح برای ترجمه کلماتی استفاده کردم. یکی از آنها متعلق به هایدگر بود که از **destruktion** صحبت می‌کرد و دیگری از فروید بود که کلمه **dissociation** را به کار می‌برد. اما خیلی زود، من سعی کردم نشان دهم که آنچه که **Déconstruction** می‌نامم برگردان ساده مفهوم هایدگری و فرویدی نیست". همان‌طور که دریدا خود اشاره می‌کند، هم واژه **Déconstruction** و هم مضمونی نزدیک به آنچه که او بسط و توسعه خواهد داد، پیش از او وجود داشته است. مضمون کم‌وبیش مشابه (تاکید می‌کنیم کم‌وبیش مشابه) "ساختارشکنی" را می‌توان نزد نیچه، هایدگر و حتی (به نظر من) در روحی از مارکس نیز پیدا کرد. اما در حوزه فلسفه، این واژه برای نخستین بار در سال ۱۹۵۵ (۱۳۳۴)، زیر قلم ژرار گرانل **Gérard Granel**، مترجم متنی از هایدگر تحت عنوان "ادای سهمی درباره مساله هستی"، ظاهر می‌شود. در آنجا، هایدگر، برای پایان دادن به بدفهمی‌های رایج از کلمه **destruktion** در نوشته‌هایش، واژه **Abbau** را به کار می‌گیرد و گرانل آن را با کلمه فرانسوی **Dé-construction** برابر می‌نهد. "حال، کوتاه فکری از همان سال ۱۹۲۷ با بدفهمی سطحی از **destruktion** در **Sein und Zeit** آغاز می‌شود که به معنای ساختارشکنی (**Abbau** در متن آلمانی و

Dé-construction در ترجمه فرانسوی) بازنمودهای مبتذل و پوچ، خواست دیگری جز باز یافتن آزمون‌های هستی که خاستگاه آزمون‌های متافیزیکی هستند، ندارد." Déconstruction را در زبان فارسی "شالوده‌شکنی" یا "ساختارشکنی" ترجمه کرده‌اند. این برابری اما، به نظر من، چندان رضایت‌بخش نیست. زیرا همان‌طور که در متن هایدگر مشاهده می‌کنیم و دریدا نیز بارها تأکید کرده و از زبان خود او نیز خواهیم شنید، این اصطلاح معنای "تخریب" را نمی‌دهد. در حالی که از "شالوده‌شکنی" یا "ساختارشکنی" ایده "شکستن" و "خراب کردن" متبادر می‌شود. در کلمه مرکب Déconstruction واژه construction وجود دارد که به معنای ساختن و ساختمان است. در حالی که "شالوده" در زبان فارسی پایه طبیعی یا مصنوعی زیربنای ساختمان است و نه خود آن. از سوی دیگر construction در زبان فرانسه به معنای فرایند و عمل ساختن و بنا کردن نیز هست در حالی که "شالوده" به لحاظ مضمونی تهی از چنین مضمونی است. بدین‌سان، "شالوده‌شکنی" از هر لحاظ (چه در نام "شالوده" و چه در فعل "شکستن") ترجمه فارسی دقیق و صحیحی نیست. با این همه، از آنجا که در ادبیات فلسفی و سیاسی ایران، "ساختارشکنی" یا "شالوده‌شکنی" متداول شده‌اند، ما نیز در این جا، البته با حفظ تمام ایرادهای خود، این عبارات را به کار می‌بریم. واژه Déconstruction ترکیبی است از پیشوند (De) با کلمه اصلی ساختمان به زبان فرانسه. این پیشوند، از عنصر لاتینی Dis برآمده و در اصل به معنای "دوری"، "فاصله گرفتن" و "جدایی" است. زمانی که این پیشوند به کلمه اصلی افزوده گردد، از جمع آن دو، مفهوم جدیدی حاصل می‌شود که "خلاف مضمون" کلمه اصلی را خواهد رساند. به عبارت دیگر، از نظر ریشه‌شناختی، Déconstruction به معنای ساختمان و ساختن در جهت عکس است. یعنی "پیاده کردن" یک ساختمان یا یک بنا، گسستن عناصر و اجزای به هم پیوسته آن، جدا کردن قطعات یک ساختار منسجم و واحد از یکدیگر. از این‌رو، به نظر من، شاید برابر فارسی مناسب‌تر برای این واژه "اوراق کردن" ساختمان یا "ساخت اوراق‌گری" باشد. توجه کنیم، "اوراق" را به مفهومی که در فرهنگ فارسی آمده است، به کار می‌بریم یعنی چیزی "که دارای ورق‌ها یا قطعه‌های جدا، کنده یا باز شده از یک دیگر است" و "اوراق‌گر" یا "اوراق‌چی"، به معنای "کسی است که اجزای دستگاه یا ماشینی معمولاً فرسوده را از هم باز می‌کند". و جالب اینجاست که "ساخت اوراق‌گری" دریدایی نیز دقیقاً معطوف به "ساختارهای فرسوده" یا به قول او "رسوب کرده" است. اما در همین جا باید بلافاصله اضافه کنیم که "اوراق"، خراب کردن و نابود ساختن نیست چه هدف "اوراق‌چی" دستگاه یا ماشین، "فروش جداگانه قطعه‌های کارآمد آنهاست". اوراق کردن دریدایی

نیز به منظور ایجاد "ریخت دیگر و نوینی" است با ترکیب دیگری از عناصر جدا شده (و بنابراین دگرگشته) و یا با عناصر جدید خارجی. بنابراین، می‌توان گفت که **Déconstruction** فرایند "اوراق‌گری - نوسازی" است، با این شرط که چنین فرایندی پایان‌ناپذیر است و همواره تکرار می‌شود. "ساختارشکنی"، به گفته دریدا، همان‌طور که گفتیم، تکرار ساده مضامین پیش از او نیست. پس بهتر است معنا را از زبان نظریه‌پرداز اصلی‌اش بشنویم: "**Déconstruction** را نباید عمل فسخ یا تخریب تصور کرد، بلکه به معنای تجزیه و تحلیل ساختارهای رسوب کرده‌ای دانست که عنصر کلامی، کلامی بودن فلسفه و اندیشه ما را می‌سازند و این ساختارها در زبان، در فرهنگ غربی، در هنر و در هر چیزی که ما را به این تاریخ فلسفه وابسته می‌کنند، وجود دارند... ساختارشکنی، نه صرفاً فلسفی است، نه مجموعه‌ای از تزاها و نه حتی مساله‌انگیز هستی به معنای هایدگری. به گونه‌ای، هیچ است. ساختارشکنی نمی‌تواند یک دیسپلین یا روش باشد. غالباً آن را روش کار (متد) می‌نامند، با مجموعه‌ای از قواعد و راه رسم قابل تدریس... ساختارشکنی فن یا تکنیکی با قواعد و هنجارهای خود نیست. البته، در شیوه‌های طرح پرسش‌هایی از نوع ساختارشکنی قواعدی می‌توانند وجود داشته باشند. از این نظر، فکر می‌کنم که این‌گونه موارد می‌توانند جنبه رشته‌ای و آموزشی پیدا کنند. اما در اصل خود، ساختارشکنی روش نیست. من سعی کرده‌ام از خود سوال کنم که چه چیزی می‌تواند روش به معنای یونانی یا دکارتی و یا هگلی باشد. لیکن ساختارشکنی روش‌شناسی به معنای اجرای قواعدی نیست. اگر من به خواهم تصویر مقتصد و فشرده‌ای از ساختارشکنی ارائه دهم، خواهم گفت که اندیشه‌ایست درباره خاستگاه و محدودیت‌های پرسمان "آن چیست که...؟"، پرسشی که در کل تاریخ فلسفه حاکم بوده است. هر بار که سعی کنیم درباره امکان "آن چیست که...؟" بی‌اندیشیم، در مورد این شکل از پرسش‌گری، پرسش کنیم یا درباره ضرورت این‌گونه گفتمان در زبان معینی، در سنت معینی و... از خود سوال کنیم، این است تمایز معنایی ساختارشکنی. در واقع ساختارشکنی، پرسش درباره چیزی بیش از یک پرسش است. به همین دلیل، همیشه من در به کار بردن این کلمه درنگ می‌کنم. ساختارشکنی معطوف به هر چیزی می‌شود که در طول تاریخ غرب و فلسفه غرب، یعنی تقریباً در همه چیز، از افلاطون تا هایدگر، پرسش "آن چیست که...؟" را ایجاب کرده است..."

"دیکانستراکشن: کنش تخریب، عبارتی گرامری/پرچینش ساختار واژگان در یک جمله...

۱- گشودن و واسازی اجزای یک کل/بازکردن و پیاده کردن یک ماشین و آن را به جایی دیگر منتقل کردن ۲- ترتیب ابیات را به هم ریختن با تاکید بر وزن مثل نثر ۳- se deconstruire (خود - ویرانی) ... ساختار از دست دادن/دریدا واژه دیکانستراکشن را از هایدگر گرفت. هایدگر واژه آلمانی Destruction را به معنای تخریب و ویرانی در سخنرانی "مسایل اولیه پدیدارشناسی" (۱۹۲۷) و در کتاب معروفش "وجود و زمان" به کار برد. البته منظور دریدا با هایدگر متفاوت است زیرا او بار منفی این واژه یعنی ویرانی را در نظر ندارد. با این اوصاف اگر سخت‌گیری مترجم فارسی را نداشته باشیم، با اندکی تسامح "واسازی" را بدیل مناسبی برای دیکانستراکشن تلقی می‌توانیم کرد.

در اینجا به دیکانستراکشن از جنبه دیگری یعنی "غفلت" و "غیاب" نیز پرداخته می‌شود. از همین‌رو است شاید، که دریدا این قدر به مفهوم "حضور" تاکید می‌ورزد. به‌هرحال در این بخش توضیحاتی در مورد دیکانستراکشن از نگاه دریدا آمده است: "دیکانستراکشن، تدقیق و تحلیل موشکافانه یک "بافت" است. نقد صرف نیست. دیکانستراکشن، کنش یاد - آوری است؛ کنش حیرانی؛ حیرتی مستمر. دیکانستراکشن یک گرایش اخلاقی است؛ اخلاق به مفهومی که لویناس به کار می‌برد. یعنی یک رابطه بنیادین، نه ضرورتاً قواعدی برای زندگی در آن رابطه." دریدا با طرح مفاهیمی چون "جهان وطنی" یا "بخشایش" و نیز "عدالت" و "قانون" در صدد نزدیک‌تر کردن فاصله میان حقوق و اخلاق برآمده است. "دیکانستراکشن صرفاً تحلیل گفتمان‌ها، تحلیل مفاهیم و گزاره‌های فلسفی یا تحلیل نشانه‌شناختی نیست و نباید باشد. بلکه همچنین باید نهادها و ساختارهای اجتماعی و سیاسی و سخت‌ترین سنت‌ها را به چالش بکشد." در همین ارتباط می‌توان به نامه دریدا خطاب به ایزوتسو اشاره کرد که در آن تاملات طرح‌وار و مقدماتی درباره واژه دیکانستراکشن آمده است و دریدا در این نامه معروف می‌کوشد تا بگوید که "دیکانستراکشن" چه چیز نیست یا به عبارت بهتر، چه چیز نباید باشد و در بیان این امر، مسئله دیکانستراکشن را کاملاً مسئله ترجمه و مسئله مفاهیم زبان می‌داند. او حتی در زبان فرانسه نیز معادلی را برای دیکانستراکشن بیان نمی‌کند. او

این واژه را در فرهنگ Littre یافته‌است: "دیکانستراکشن: کنش تخریب، عبارتی گرامری/برچینش ساختار واژگان در یک جمله...

۱- گشودن و واسازی اجزای یک کل/بازکردن و پیاده کردن یک ماشین و آن را به جایی دیگر منتقل کردن ۲- ترتیب ابیات را به هم ریختن با تأکید بر وزن مثل نثر ۳- se deconstruire (خود - ویرانی) ... ساختار از دست دادن/محققین نشان داده‌اند که در ناحیه‌ای از شرق به دور از زمان (منظور جامعه‌های عقب مانده)، وقتی زبانی به حالت کمال (اشباع) خود می‌رسد، فرو می‌ریزد و از درون خودش متناسب با اصل یگانه دگرگونی و طبیعت ذهن بشر تغییر می‌کند." دریدا نامه‌اش به ایزوتسو را چنین به پایان می‌رساند: "... اعتقاد ندارم که ترجمه، یک رویداد ثانوی و مشتق از زبان اصلی است. همان گونه که دیکانستراکشن یک واژه است پس امر قابل جایگزین در زنجیره جایگزینی است که می‌تواند از زبانی به زبان دیگر صورت گیرد..." پیشنهاد دریدا برای بدیل دیکانستراکشن، واژه‌ای دیگر است که باید در زبان مقصد به دنبال آن بود، که در عین حال همان واژه ولی واژه‌های دیگر باشد؛ از دیکانستراکشن حرف بزنند... واژه‌ای که حتی بسیار زیباتر باشد

واسازی (یک ترجمه دیگر)

واژه واسازی یا ساختارشکنی (deconstruction) نظریه درباره "معنای" متون است که توسط دریدا ارائه شده است. دریدا می‌خواهد بگوید "این است" یا "آن نیست" همه کشک است. شما درباره هیچ چیزی که نشانه‌ای در یک متن باشد نمی‌توانید بگویید "این است" یا "آن است". معنای هر نشانه (واژه) در یک متن، مثلاً در ساختمان یک جمله، بر ما معلوم می‌شود. اما ساختمان جمله آن قدر تغییرپذیر است، و رابطه اجزاء این ساختمان نیز، که هیچ معنای ثابتی برای هیچ چیز باقی نمی‌ماند. به همین دلیل، چیزی به نام "درون متن" و "بیرون متن" نیز وجود ندارد و معنا متن آن قدر تکثیر می‌شود که شما نمی‌توانید هیچ معنای مشخصی را برای هیچ چیزی قائل شوید". احساس می‌کنم برای ورود به این جدال نیازمند بررسی توصیف ارائه شده توسط حناپی کاشانی از نظریه واسازی می‌باشیم. برخلاف برداشت ایشان، نظریه واسازی را باید در گستره وسیع‌تری دید. واسازی، صرفاً نظریه درباره معنا نیست بلکه واسازی به دنبال نفی هژمونی و سلطه است و ادعای معناداری از نظر دریدا، شکلی از بسط سلطه و هژمونی است که متن آن را تحقق می‌بخشد. اگر

دریدا به مساله معنا در متن می‌پردازد بدان خاطر است که سلطه و هژمونی نهفته در معنای مدعی حقیقت را متزلزل نماید. بعبارت دریدایی، تلاش وی برانداختن دوگانه‌هایی همچون صدق/کذب است که از طریق و به وسیله آنها ادعای حقیقت نهادینه و بسط می‌یابد و امکان سلطه و هژمونی یک روایت را بر کنش فردی و اجتماعی فراهم می‌سازد.

این برداشت از واسازی باعث می‌گردد که "واسازی" از نظریه در باب معنا فراتر رفته در گستره اجتماعی - سیاسی کاربرد یابد. در این صورت واسازی، تلاشی برای برانداختن هر ادعایی است که سعی می‌کند با ادعای حقیقت و یگانگی خود را مشروع و توجیه نماید.

در چنین برداشتی از واسازی، ما شباهت‌هایی را میان "بت‌شکنی" و "واسازی" می‌یابیم. بت‌شکنی، نیز، برانداختن هژمونی و سلطه یک آیین است که به صورت بت و الگوی کنش، سلطه خود را بسط داده است.

زمانی که ابراهیم بت می‌شکند در برابر اعتراض قوم خود که "چرا به خدایان آنها آسیب زده است" تضاد و ابهام نهفته در کلام آنها را آشکار می‌کند. وی بی‌معنایی کلام آنها را نمایش می‌دهد. چگونه ممکن است خدا(ی برتر)، آسیب‌پذیر (ناتوان) باشد؟ بدین طریق میان معنای نهفته در واژه خدا و آسیب‌پذیری، تضادی را نمایش می‌دهد و باعث تزلزل در معنایی می‌گردد که آنها از واژه خدا اراده می‌کنند. در چنین، تعبیری از واژه "بت‌شکن" ما شاهد نزدیکی آن با رویکرد "واسازی" می‌باشیم.

اگرچه، بت‌شکنی ابراهیمی به نوعی واسازی می‌نماید اما دارای عنصر دیگری است که در تضاد با واسازی قرار می‌گیرد. ابراهیم اگرچه دغدغه انکار سلطه و هژمونی معنای نهاده شده در آیین بت‌پرستی را بر زندگی بشری دارد اما، دغدغه نفی "هرگونه سلطه و هژمونی" را ندارد. او همانند پاک‌دینان مسیحی، به دنبال خلوص و سلطه حقیقی است. دغدغه آنها تبیین سلطه مشروع است. لذا، اگر ابراهیم سلطه خدایان دست‌ساز را برمی‌اندازد انگشت اشاره خود را به سمت خدای یکتا نشانه می‌گیرد و در برابرش سجده می‌کند. لذا، واسازی در سنت بت‌شکنی گذرگاهی برای حرکت از سلطه غیرحقیقی به سمت سلطه حقیقی است.



اما، همان‌گونه که گفته شد واسازی به تعبیر دریدایی، انکار دوگانه حقیقی/غیر حقیقی است. وی می‌خواهد با حرکت به سمت افقی‌اندیشی، تمامی معانی را در یک سطح ارزیابی نماید و در نتیجه کثرت معانی را جانشینی برای جستجوی معنای مقبول و حقیقی قرار دهد.

لذا، می‌توان به تعبیر دریدایی گفت که: معنای "واسازی" هم اینست و هم این نیست. واسازی، هم نوعی بت‌شکنی است و هم نیست.